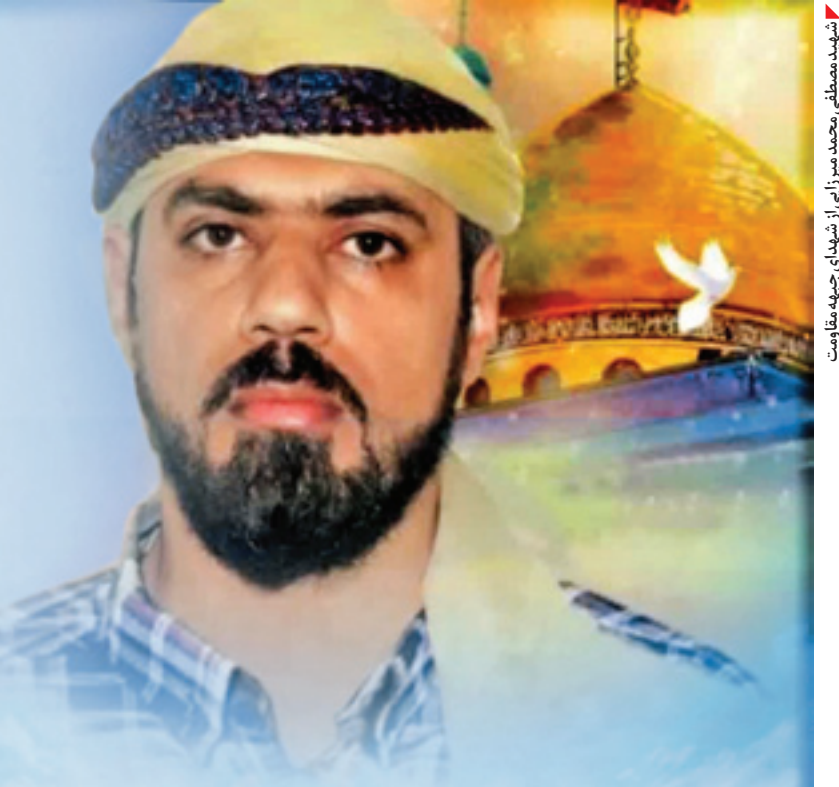


گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید مصطفی محمدمیرزایی که در جبهه مقاومت به شهادت رسید

گفت برای بورسیه به کانادا می‌روم خبر شهادتش از جبهه مقاومت آمد

در بامداد ۱۳ دی ۱۳۹۸ ساعت ۱۰:۲۰ هم‌زمان با شهادت حاج قاسم و یارانش در فرودگاه بغداد او هم به شهادت رسید



شهید مصطفی محمد میرزایی از شهدای جبهه مقاومت

صغری خیل فرهنگ

قرار بود با مادر شهید مصطفی محمدمیرزایی دیدار کنیم و لحظاتی را در کنارش بنشینیم تا او از دردانه شهیدش برایتان روایت کند، اما کسالت مادر مانع این دیدار شد. از شهید مصطفی محمدمیرزایی بسیار شنیده بودم او از غیور مردان جبهه مقاومت بود. مصطفی سال ۱۳۹۷ به بهانه بورسیه تحصیلی کانادا از خانه جداحافظی کرد و یک‌سال و چند ماه بعد خبر شهادتش حقایق را برملا ساخت. از این رو و شنیدن خبر شهادتش برای خانواده شوک آور بود. مصطفی درست در همان دقایقی که شهید قاسم سلیمانی از سوی امریکا در فرودگاه بغداد ترور شد، در جبهه مقاومت به شهادت رسید. محمدمیرزایی اهل جهاد بود؛ هم جهاد و رزم در میدان نبرد و هم جهاد آبادانی و خدمت‌رسانی. به حق باید گفت که شهید شهادتش را از اجابت دعای خانواده شهدایی دارد که خدا هم‌شان بود و اینگونه شد که به آرزویش رسید. متن زیر واگویی‌های معصومه محمدمیرزایی خواهر شهید مدافع حرم مصطفی محمدمیرزایی است.



شهید مصطفی محمد میرزایی در میدان نبرد با تکبیر

وقران می‌خواند و شانه‌هایش می‌لرزید. صدایش کرم و گفتم مصطفی پاشو کارت دارم! وقتی جفیه را از روی سرش برداشتم تمام صورتش از شدت گریه خیس بود. از جای بلند شد و از در که خارج شدیم، شروع کرد به شوخی و خنده با بقیه همکاران. من با خودم گفتم این همون مصطفی است که الان داشت در خلوتش با خدای خودش نجوا می‌کرد؟ همیشه در حال شوخی و خنده بود و هیچ‌کسی به رابطه خصوصی‌اش با خدا پی نمی‌برد. خوشا داشت که بخواند خردارش شد. مصطفی بسیار هوای خانواده مخصوصاً خواهرها را داشت. رابطه خوبی با بچه‌های برادر و خواهرش داشت و حالا بعد از شهادتش جای خالی او برای همه حس می‌شود. اهل کار جهادی بود. بیشتر بخش خدمت‌اش هم به خانواده شهدایان می‌گشت. شبانه‌روز کار می‌کرد که برنامه‌ها و پروژه‌هایی که برای خانواده شهدای فاطمیون در نظر دارد، سریع تمام شود و بتواند به مأموریت کاری‌اش برسد. خوب یادم است. ماه مبارک که رمضان بود و هوا به شدت گرم هم، روزی می‌گرفت که هم کار می‌کرد. کولر منازل را تا نصفه‌های شب راه‌اندازی می‌کرد که در گرما اذیت نشوند. برای خانواده فاطمیون یک کارگاه راه‌اندازی کرد که بتوانند در آنجا کار کنند. نزدیک‌ای افطار مادرم برایشان افطار می‌برد و از صدای بوق ماشین مادرم متوجه می‌شدند که دم افطار است. خیلی پشتکار داشت با جدیت کارش را انجام می‌داد و در عین حال خیلی بی‌ریا و خالصانه کار می‌کرد. برای من تعریف کرده‌اند که مصطفی در همان منطقه‌ای که مأموریت رفته بود، هر ماه یک پولی داخل پاکت می‌گذاشت و به خانواده‌های بی‌بضاعت آنجا در حد توجان خودش کمک می‌کرد. دوستان مصطفی بعد از شهادتش به خانه‌مان آمدند و همه تعهد، زاری و مسئولیتش را تحسین کردند.»

بورسه برپیشانی مصطفی

لحظات وداع مادر و مصطفی یکی از خاطراتی است که هرگز از یاد ما نمی‌رود. مادر از آن روز برای ما اینگونه روایت می‌کند: «روزی که مصطفی فرار بود به فرودگاه برو، همراهش رفتیم. آن روز به خاطر تصادف جاده‌ای اتوبان خیلی شلوغ بود. مصطفی استرس دیر رسیدن را داشت. هر وقت از آن اتوبان رد می‌شوم تمام صحنه‌های آن روز جلوی چشممان رژه می‌روند. نهایتاً با کلی نگرانی و استرس به فرودگاه رسیدیم. لحظه جداحافظی که شد با مصطفی روبوسی کردم و همینطور که داشت از من دور می‌شد، دلم طاقتی نیاورد و خواستم بار دیگر او را در

گرمازسر بریده می‌ترسیدیم

در معرکه شام نمی‌جنگیدیم مصطفی معتقد بود که دفاع از اسلام حد و مرز ندارد. هم‌زمانش از درایت او از شجاعت و مسئولیت‌پذیری‌اش برای ما صحبت کرده‌اند.»

بسیسیم بیت‌المال!

یکی از دوستانش در مورد اهمیتی که مصطفی به بیت‌المال در آن شرایط سخت نبرد می‌داد برای ما صحبت می‌کرد و می‌گفت: «یک مرتبه در حال برگشت از مأموریت بودیم که ناگهان بسیسیم اقامت‌مصلی از دستش رها شد و افتاد، هوا کاملاً تاریک بود. با توجه به تاریکی هوا پیدا کردیم کاری غیر ممکن نبود. از مصطفی خواستیم که به راهش ادامه بدهد، اما او قبول نکرد و اصرار داشت که بسیسیم را پیدا کند. تعدادی از بچه‌ها همراه با چراغ قوه به کمک مصطفی آمدند تا کار جست‌وجو را به سرانجام برسانند و بتوانند بسیسیم را پیدا کنند. بچه‌ها با خنده می‌گفتند تنها چیزی که پیدا می‌کردیم سنگ بود و سنگ... اما مصطفی دست از کار نکشید، آنقدر گشت و گشت تا در نهایت بسیسیم را پیدا کرد.»

بی‌ریا و بی‌ادعا...

خواهرانه‌هایش به خلیفات برادر می‌رسد، درنگ می‌کند که تعریف‌هایش رنگ ریا و تظاهر نکیرد، چون معتقد بود برادر شهیدش خیلی بی‌ریا و بی‌ادعا بود. او می‌گوید: «مصطفی شوخ و خنده‌رو بود. یکی از دوستانش در این باره می‌گوید یک روز با اقامت‌مصلی کار داشتیم هر کجا دنبالش گشتیم، پیدایش نکردم، به هر جایی فکر می‌کردم که اقامت‌مصلی آنجا باشد، سوزدم، اما نبود. آنقدر گفتم تا پیدایش کردم، دیدم یک جفیه روی سرش انداخته

به ما گفتند که از پیکر برادرم چیزی نمانده است، همیشه

با خود می‌گویم خوش به حال خانواده‌های شهدایی که در معراج شهدا در دانه‌های شهیدشان ر املاقت می‌کنند.»

رفت برای یاری مظلوم

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: هر کس صدای مظلومی را بشنود و او را یاری نکند، مسلمان نخواهد بود. اقامت‌مصلی صدای کودک‌مظلوم و بی‌پناه محروم مقاومت را شنید و دنیا و متعلقاتش را واگذار کرد و به داد خواهی از این مظلومان برخاست. به شهید مصطفی محمدمیرزایی برای همین لقب مجاهد مظلوم را دادند. خواهرش می‌گوید: «مصطفی وصیت‌نامه‌ای ننوشت، فقط وصیت لسانی داشت. به برادرم گفته بود مقداری از پولی که با هم شریک هستیم را برای دختر یتیمی چیزی به تهیه کنند. او برای اینکه ما را نگران نکند و ما متوجه اعراض نشویم، یک شعر می‌گفت که همکارش در سوریه به گفته بود که بر مزارش بنویسد؛

آقامصطفی علاوه بر خدمت در نظام، کار پارچه‌نویسی هم

می‌کرد. ایشان با شهید علی‌امریایی که بچه محل و همکار بود کار پارچه‌نویسی انجام می‌دادند. زمانی که مصطفی خبر شهادت علی‌امریایی را شنید، بی‌تاب شد. زیر لب با حسرت زمزمه می‌کرد و می‌گفت علی‌اقام شهید شد!

خانه‌سازی برای فاطمیون

خواهرانه‌هایش به ارادت شهید نسبت به خانواده شهدا می‌رسد و می‌گوید: «مصطفی همراه برادر بزرگم مدت‌ها در سوریه و در جمع مدافعان حرم حضور داشتند. وقتی از سوریه برمی‌گشتند همراه با برادرم برای خانواده شهدای مدافع حرم لشکر فاطمیون خانه می‌ساختند و کارگاه راه‌اندازی می‌کردند. ارادت زیادی به خانواده شهدا داشت. بسیار به شهدای لشکر فاطمیون توجه می‌کرد، همه کار می‌کرد تا در آسایش باشند.»

بورسیه کانادا

سال ۱۳۹۷ بود، وقتی کار بنایی و ساخت‌وساز خانه خانواده فاطمیون به اتمام رسید، به خانواده گفت که برای ادامه تحصیل می‌خواهد به کانادا برود. خواهر شهید می‌افزاید: «به مادر گفتم که بورسیه تحصیلی گرفته و باید برود. زمانی که خبر شهادتش را شنیدیم شوخ شدم. داداش گفته بود می‌روم کانادا، اما الان از جبهه مقاومت خبر شهادتش برای ما آمد. چون ایشان خیلی شوخ‌طبع و خنده‌رو بود، همه حرف‌ها را در قالب خنده و مزاح می‌گفت و حتی وصیت‌های لسانی داشت که بعد از شهادت متوجه شدیم همه کارهایش را از قبل طبق برنامه‌ریزی‌هایی که داشته، انجام داده است و ما از آنها بی‌خبر بودیم.»

شهادت به وقت حاج قاسم

خواهر شهید می‌گوید: «جمعه ۱۳ دی‌ماه از تلویزیون خبر شهادت حاج‌قاسم را شنیدیم. مادر خیلی بی‌قراری می‌کرد و اشک می‌ریخت. ساعت حدود ۱۰ صبح بود برادرم با برادر کوچک‌ترم که در منزل ما بود، تماس گرفت و از او خواست تا به خانه آنها برود. وقتی برگشت حال منقلبی داشت. مادرم به یک‌باره برآشفته شد و از برادرم پرسید، چکار داشت؟ داداش هم گفت هیچی! مادرم باور نکرد و بیقرارتر شد. او گفت باشد حالا خودم به خانه‌اش می‌روم و از او می‌پرسم. داداش به مادر گفتم نمی‌خواهد بروی! مصطفی شهید شده است. همه شوک شده بودیم باور نمی‌کردیم. می‌گفتم مصطفی قرار بود به کانادا برود! کانادا کجا و شهادت کجا؟!»

بعدها به ما گفتند که در بامداد ۱۳ دی ۱۳۹۸ ساعت ۱۰:۲۰ هم‌زمان با شهادت حاج‌قاسم و یارانش در فرودگاه بغداد او هم به شهادت رسید. گویا چنگنده‌ها ساختمانی را که برادرم در آنجا حضور داشته را مورد هدف قرار دادند. دل‌مان پیش مصطفی ماند و در حسرت دیدار آخر ماندیم.

درس، کار و بسیج

خواهر شهید به زندگی ساده خانه پدری اشاره می‌کند و می‌گوید: «پاپا آهنگر بود، زندگی ساده‌مان با همان رزق حلالی می‌چرخید که پدر با زحمت زیاد به خانه می‌آورد. حتی بعضی روزها دستمزد آهنگری کفایت زندگی را نمی‌داد، اما پدر تأکید زیادی بر رزق حلال داشت. ما یک خواهر و چهار برادر هستیم. برای ما اقامت‌مصلی هنوز زنده است. مصطفی متولد اول مرداد سال ۱۳۶۰ شهری و مجرد بود.»

مادر همیشه از دوران کودکی و نوجوانی مصطفی خاطرات زیادی برایش روایت می‌کند. او می‌گوید: «خودم مصطفی را تشویق کردم تا کار کند و هم کار کرد ولی تابستان‌ها بیشتر. می‌گفتم مامان جان پول توجیبت را خودت دریاور... از بامیه فروختن شروع کرد. خودم هم دنبالش می‌رفتم که مبادا کسی اذیتش کند و حرف نامربوطی بزند. در سرش هم خوب بود. ۱۳ سالش بود که تشویقش کردم در بسیج مسجد سیدالشهدا ثبت‌نام کند. آن روزها خودم هم تو بسیج خواهران فعالیت می‌کردم. هم نوجوانی مصطفی به کار، درس و بسیج گذشت. همین کارها از مصطفی یک اوستا کار ساخته بوده از تابلو‌سازی گرفته تا خطاطی، جوشکاری، لوله‌کشی و بنایی و از کارهای فنی سر در می‌آورد.»

کارگری و بنایی...

او در ادامه می‌گوید: «بیللمش را که گرفت به سربازی رفت. مادر می‌گفت خودم تشویقش کردم که پاسدار بشود. آنقدر رفتم و آمدم که مسئول مربوطه به شوخی گفت حاج خانم خودت هم بیا و پاسدار شو! علاقه به کارهای فنی باعث شد که مصطفی دوره مخابرات را هم در سپاه ببیند. از سستی دیگر هم به دانشگاه رفت و توانست لیسانس آی تی را هم بگیرد.» کار مصطفی در این سال‌ها مأموریت‌های مختلف بود، اما در خانه هیچ صحبتی در مورد کارش نمی‌کرد. فقط خبر داشتیم که به سوریه و عراق می‌رود. برای اهل محل هر کاری از عهده‌اش برمی‌آمد، انجام می‌داد. محال بود کسی به او رو ببیند. از مصطفی کاری برایش انجام ندهد، طوری رفتار می‌کرد که انگار یک کارگر ساده است. مصطفی در نیروی قدس، قسمت مخابرات مشغول به خدمت بود. هیچ‌گاه از کار و امورات داخلی مجموعه سپاه با ما صحبتی نمی‌کرد، اصلاً نمی‌دانستیم که او چه کار می‌کند و به چه مأموریت‌هایی اعزام می‌شود. بعد از شهادتش فهمیدیم یکی از کارهای مصطفی مختل کردن و از کار انداختن سیستم‌های ارتباطی تکفیری‌ها بود. مادرم علاقه زیادی داشت که فرزندان‌ش در نظام خدمت کنند و الحمدالله همه پسرهایش وارد نظام شدند.

شهید علی‌امریایی



شهید مصطفی محمد میرزایی در حال پاک کردن زباله‌ها در خانه شهیدانش

جدول

			۸	۹			
۹				۱	۲		
۶	۷		۲				
			۳	۱			
		۲	۷	۹			
۷		۴	۶				
				۹	۴	۳	
				۹	۲		

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به‌کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۹۰۸

۱	۸	۵	۱	۶	۱	۵	۷
۱	۱	۶	۷	۵	۸	۱	۱
۵	۱	۷	۱	۸	۱	۶	۱
۷	۵	۱	۵	۱	۶	۱	۸
۱	۶	۱	۸	۷	۵	۱	۱
۸	۱	۵	۱	۱	۷	۶	۵
۱	۶	۷	۱	۵	۱	۱	۵
۱	۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

طراح: علیرضا سجادی فر | شماره ۶۹۰۹

از راست به چپ

- ۱- مظهر نژاد پرستی و نفرت‌پراکنی
- ۲- خبرگزاری عربستان - از خدایان مصری - کشوری جزیره‌ای در اقیانوس آرام
- ۳- ضمیر اشاره - از ماهی‌های دریای خزر - کشت به امید خدا - ماست چکیده
- ۴- پدر سام - از منابع فقه - به دنیا آوردن
- ۵- نشانه - بر سر گذاشتنی - گرفتن سر بز نگاه
- ۶- دومین بازار معاملات سهام در جهان - ماه عید فطر - شهر محل ترور کندی
- ۷- پرستیده - تالار - ساز همی شبیه سنتور
- ۸- تصدیق ایتالیایی - رودی که از رم ایتالیا می‌گذرد - راه وسیع عمومی در خارج از شهر - بند تنیان
- ۹- ریزه چوب و علف و گاه - از انجیل‌ها - معدن
- ۱۰- ناخالصی - مجلسی در انگلیس - فوق
- ۱۱- او - میوه سمبل ارمنستان - خس خس سینه
- ۱۲- جوی خون - کشوری بود در قدیم شامل خوزستان، لرستان (پشتکوه) و کوه‌های بختیاری کنونی - شخصیت اصلی فیلم
- ۱۳- اولین در یافتی کاسپ در روز - دوستدار - نام ماه اول تابستان - بوی طوبی
- ۱۴- رود شمال شرقی ایران - کافه فرنگی - سوره سجده
- ۱۵- سومین دبیر کل حزب‌الله لبنان

از بالا به پایین

- ۱- عالم به احوال و اطوار مختلف روح انسان - کلیسای تاریخی پاریس
- ۲- گونه نمایشی - زن عزیز مصر - از افعال ربطی
- ۳- تصدیق انگلیسی - قوه حافظه - نوشابه قدیمی - وحشت
- ۴- خنده‌آور - شریعت آوردن - چه وقت
- ۵- از سورهای قرآن - دریایی در شمال ترکیه - دریا
- ۶- مقابل همین - شماره بین المللی کتاب - اصرار کردن
- ۷- راه آذری - خنک‌کننده اتاق - میوه‌ها با خواص دارویی
- ۸- درخت زبان گنجشک - اکنون - سخن چین - ماهی کسرو
- ۹- شخصی است که حق را با باطل آمیخته و از حق برای راهبرد اهداف شیطانی خود استفاده می‌کند
- ۱۰- گوهر یکتا و بی‌مانند - جانوری گوش‌شمار شبیه سمور - پیراهن عربی
- ۱۱- بنده و شما - مالدار - اسب اصیل
- ۱۲- گرما - نوعی لیمو - روشن و آشکار
- ۱۳- سال ترکی - برنج پخته و آبکش شده - بیوه - برج کج
- ۱۴- گردو - گوش‌پازنگ - بلندترین آبشار دنیا
- ۱۵- فتوکپی - خشک - ورقه هویت